

طوبیت

از مجموعه کتابهای آپوکریفا

گذری بر تاریخ مابین
عهد قدیم و عهد جدید

کاری از کانون راه حیات
مترجم: داود کاظمیان

زمینه داستان

این داستان زندگی یک شخص یهودی و مردی پارسا از قبیله نفتالی است. هنگامی که قبیله او به پرستش گوساله طلایی روی آوردند، او همچنان به معبد خدا در اورشلیم وفادار باقی مانده بود. اما پس از اینکه قیایل شمالی اسرائیل به دنبال عدم پیروی پادشاهان خود از دستورات خدا در سال ۷۲۲ پیش از میلاد توسط آشوریان اسیر و به آشور منتقل می‌شوند؛ او نیز در دوران پادشاهی شلمانصر، پادشاه آشور، به نینوا تبعید می‌شود و باقی عمر خود را در آنجا سپری می‌کند. او جدا از کارهای دیگر، اغلب برای مراقبت و کمک به فقرا و نیازمندان قدم بر می‌داشت. او حتی شام خود را بر روی میز رها می‌کرد تا برای دفن مرده‌هایی برود که به حال خود رها شده بودند.

طوبیت با اینکه مردی پارسا بود، اما این کتاب از وقایع ناگواری سخن به میان می‌آورد که زندگی او را تحت تأثیر قرار می‌دهد، وقایعی که در نهایت سبب کور شدن او می‌شود.

خلاصه داستان

طوبیت همراه با همسرش حنا و پسرش طوبیا به نینوا می‌رود، او به فقرا و نیازمندان کمک کرده و اجساد مردگان رها شده را به خاک می‌سپارد و علاوه بر آن از خوردن غذای غیر یهودیان نیز اجتناب می‌کند. با این حال، او مورد لطف پادشاه قرار گرفته و بدین ترتیب موفق می‌شود که مقدار زیادی پول را در نزد یکی از دوستانش در سرزمین ماد به امانت بگذارد. با مرگ شلمانصر، اوضاع تغییر کرده و سنخاریب پادشاه می‌شود. طوبیت متهم به دفن نمودن اجساد می‌شود که توسط پادشاه به قتل رسیده‌اند، از اینرو مجبور به فرار شده و اموالش مصادره می‌شود. او در دوران حکومت اسرحدون دوباره اجازه بازگشت به نینوا را پیدا می‌کند.

در قسمت دیگر، دختری بنام سارا که در سرزمین ماد و بسیار دورتر از طوبیت زندگی می‌کند گرفتار یک دیو شده و تمامی همسران او در شب عروسی می‌میرند. رفائیل یکی از هفت فرشته‌ای که در مقابل خداوند می‌ایستد، توسط خدا فرستاده می‌شود تا طوبیت را درمان کرده و سارا را نیز از دست دیو رها کند.

طوبیا پسر طوبیت به ماد می‌رود تا پولی را که پدرش در آنجا به امانت

گذاشته است باز پس بگیرد. او توسط رفائیل همراهی و کمک شده و با سارا ازدواج می‌کند. رفائیل چشم طوبیت را شفا داده و سارا را نیز از بند دیو رهایی می‌دهد.

طوبیت پیش از مرگ به پسرش می‌گوید که نینوا را ترک کند؛ زیرا خداوند قصد دارد این شهر شریر را نابود کند. طوبیا نیز پس از به خاک سپردن پدر و مادرش، همراه با خانواده‌اش از ماد خارج می‌شوند، او بعدها باخبر می‌شود که تخریب نینوا اتفاق افتاده است.

نویسنده

نویسنده کتاب ناشناخته است، اما احتمالاً این کتاب در فلسطین و در حدود سال ۲۰۰ قبل از میلاد و به زبان آرامی نوشته شده است.

به نظر می‌رسد که نویسنده با کتاب پیدایش، تثنیه، ایوب و برخی از آثار انبیا آشنایی داشته و از فرم ادبی کتابهایی از قبیل استر و یهودیت به منظور آموزش و تدریس الهام گرفته است. نویسنده نه تنها به ساخت و ساز هنری داستان، و پرداخت خوب در توصیف زندگی خانوادگی، آداب و رسوم اجتماعی و تجارب فردی، پرداخته است، بلکه این حکایت را به یکی از لذت بخش‌ترین داستانهای کوتاه تبدیل می‌کند، و با استفاده از فرهنگ عامه پسند و حکیمانه ادبیات خاور نزدیک از طوبیت یک قهرمان برجسته باستانی می‌سازد.

طوبیت که قهرمان نویسنده است در فضایی واقع در قرن هشتم قبل از میلاد شکل می‌گیرد. با این حال، تعدادی از اشتباهات تاریخی وجود دارد که نشان می‌دهد بعضی از آنها خیلی بعدها نوشته شده است. چنانچه محققان کنونی آنرا در ردیف کتابهای قرن دوم قبل از میلاد به حساب می‌آورند.

زبان اصلی

اصل کتاب به احتمال زیاد به زبان آرامی نوشته شده است، ولی برای قرن‌ها چیزی از این کتاب در دسترس نبود. اما قطعاتی از چهار متن آرامی و یک متن عبری از این کتاب در غار قمران در سال ۱۹۵۲ کشف و اخیراً منتشر شده است.

این کتاب به زبانهای یونانی، لاتین، سریانی و یهودی آرامی وجود دارد، و علاوه بر آنها، دو ترجمه دیرینه عبری نیز به اصالت این کتاب ارزش

بیشتری می‌دهد. ترجمه یونانی شامل سه نسخه است و ترجمه لاتین نیز دارای دو چاپ اصلاح شده است.

شرح حال

کتاب طوبیت اغلب به عنوان روایتی حکیمانه شناخته می‌شود. این کتاب شامل اندرزهای حکیمانه‌ای مانند امثال سلیمان است که به شکلی داستان گونه بازگو شده و از اینرو تا حدودی نیز شبیه کتاب ایوب است. کتاب طوبیت که به نام شخصیت اصلی آن نام گذاری شده است، تقوا و اخلاق یهودی با فرهنگ عامیانه را در یک داستان جذاب که محبوبیت فراوانی در محافل یهودی و مسیحی دارد، ترکیب می‌کند. دعاها، مزامیر و کلمات حکیمانه، و همچنین اسکلت بندی خود کتاب که به طرز ماهرانه‌ای نوشته شده است، بینش ارزشمندی را در مورد ایمان و مذهب به نمایش می‌گذارد. اطلاعات به ظاهر تاریخی، نام پادشاهان، شهرها و غیره به عنوان جزئیات واضح نه تنها برای ایجاد علاقه و جذابیت استفاده شده، بلکه برای نشان دادن نگرش مجازات نیز استفاده شده است: شریران در واقع مجازات می‌شوند.

اگر چه کتاب طوبیت معمولاً با مجموعه‌ای از کتابهای تاریخی گره خورده است، اما به صورتی واقع بینانه مابین این گونه کتابها و ادبیات حکیمانه قرار می‌گیرد.

کاربرد

اما خارج از هر دیدگاهی، کتاب طوبیت یک داستان بسیار لذت بخش و به یاد ماندنی است. تمرکز داستان بر این اساس است که چگونه خداوند به افرادی کمک می‌کند که برای نیاز خود دعا می‌کنند. خیلی از افراد چنین چیزی را در زندگی خود تجربه کرده‌اند.

پیام کتاب این است که خدا هم عادل و هم بخشنده است. این کتاب یک اثر خردمندانه است و یاد می‌دهد که رنج صرفاً یک مجازات نیست بلکه یک آزمون است. خداوند در دراز مدت به درستکاران پاداش و ستمکاران را مجازات می‌کند. ایمانداران آنرا توکل به خدا و زندگی بر اساس خواست او می‌نامند. این کتاب ارائه دهنده تقدس ازدواج، وساطت فرشتگان، پاداش کارهای خوب، و احترام به والدین، همچنین اهمیت دعا در زندگی روزمره

ما، روزه، و به خصوص کمک به نیازمندان است. با اینکه طوبیت یک داستان کاملاً جذاب است. اما آنچه که اغلب نادیده گرفته می‌شود این است که شخصیت‌های اصلی داستان قدرت اخلاقی عظیمی را که از اعتماد کامل به خداوند ناشی می‌شود، نشان می‌دهند. به همین دلیل زندگی طوبیت و طوبیا می‌تواند نمونه‌های خوبی برای زندگی ما باشد. همه ما با چالش‌های جدی مواجه می‌شویم، و همه ما این فرصت را داریم که خواست خداوند را به انجام برسانیم و به او اعتماد کنیم. اما ما اغلب این فرصت را نادیده می‌گیریم، و به مشکلات خود به گونه‌ای نگاه می‌کنیم که اکثر مردم دنیا نگاه می‌کنند.

جمع بندی

در نگاه اول، کتاب طوبیت یکی از جذاب‌ترین و حتی شگفت‌انگیزترین کتابهای عهد قدیم است. طوبیت، همراه با یهودیت و استر، در ترجمه‌های یونانی کتاب مقدس، بخشی از مجموعه کتابهای عهد قدیم را تشکیل می‌دهند. آنها توسط مسیحیان اولیه و توسط خود کلیسا مورد استفاده قرار گرفته و به عنوان کتابهای کلیسایی به حساب می‌آمدند. از اینرو تنها توسط کلیساهای ارتدکس و کاتولیک مورد استفاده قرار می‌گرفتند، تا اینکه در سال ۱۹۲۹، در کتاب مقدس پروتستانها و در بخشی به نام کتب متاخر یا بین عهدین قرار گرفت.

مفسران اغلب تمامی این سه اثر را در یک گروه قرار می‌دهند که معمولاً برای تدریس درس‌های معنوی و اخلاقی مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ داستان‌هایی که به نظر دقیقاً تاریخی هستند اما به احتمال زیاد نیستند. قرار دادن کتاب طوبیت در این گروه، آسانتر از دو کتاب دیگر است. زیرا طوبیت کار فرشته‌ها و دیوها را به گونه‌ای بازگو می‌کند که در هیچ جای دیگر کتاب مقدس دیده نمی‌شود، و به نظر می‌رسد که این حکایت بسیار شبیه به داستانهای افسانه‌ای باشد.

زندگینامه طوبیت

۱ این نوشتار داستانی است که توسط طوبیت بازگو شده است. او طوبیت پسر طوبئیل، نوه حننئیل، از نسل عدوئیل بود. عدوئیل پسر جبعیل، نوه رفائیل از نسل رعوئیل و از طایفه عسائیل بود، و این طایفه بخشی از قبیله نفتالی محسوب می‌شد. ۲ در دوران شلمانصر، پادشاه آشور، او از زادگاه خود 'تشیبی' در جنوب قادش نفتالی، در بالای تپه‌های جلیل که در شمال غربی حاصور، و شمال فغور واقع بود به تبعید فرستاده شد.

پاراسایی طوبیت

۳ من طوبیت در تمام دوران زندگی خود صادق بودم و سعی کردم آنچه را که درست است انجام دهم. من اغلب به بستگان نیازمند خود و سایر هموطنانی که با من به نینوا، پایتخت آشور، به تبعید فرستاده شده بودند، کمک مالی می‌کردم.

۴ وقتی جوان بودم و در کشور خود اسرائیل زندگی می‌کردم. قبیله اجداد من، نفتالی، نسل اجداد من داود را ترک کرده و از اورشلیم روی برگرداندند، این شهر از میان همه قبایل اسرائیل برای ارائه قربانیان و هدایا از طرف همه قبایل اسرائیل انتخاب شده بود. معبد خداوند در این شهر ساخته شده و مکان سکونت خود خداوند بود و برای استفاده از همه نسل‌های آینده اختصاص یافته بود. ۵ خانواده من نیز همانند سایر اعضای طایفه نفتالی به شهر دان در تپه‌های جلیل می‌رفتند تا قربانیهای خود را به گوساله طلایی اهدا کنند که یربعام، پادشاه اسرائیل آنرا در دان بنا کرده بود.

۶ من بر اساس هر آنچه که شریعت موسی به انجام آن حکم می‌کرد، تنها کسی در میان خانواده خود بودم که بطور مرتب برای شرکت در اعیاد و برگزاری مراسم مذهبی به اورشلیم می‌رفتم. من بدون تامل با نوبر محصول زمین، نخست زاده حیواناتم، ده یک احشام، و پشم تازه چیده شده گوسفندانم به اورشلیم می‌رفتم. ۷ سپس در مقابل مذبح معبد می‌ایستادم و این هدایا را به کاهنان که از نسل هارون بودند اهدا می‌کردم. من ده یک غلات، شراب، روغن زیتون، انار، انجیر، و سایر میوهجات را به لایوان می‌دادم که خدا را در اورشلیم خدمت می‌کردند. هر سال به غیر از سال هفتم که سال سبت و زمین در آرامی بود،^۱ من یک دهم دیگر از اموال را می‌فروختم و

پول آنرا در اورشلیم و در هنگام اعیاد، صرف غذا به مستمندان می‌کردم. ۸ اما هر سه سال یک بار، من یک دهم دیگر از اموالم را به بیوه زنان، یتیمان، و به افرادی می‌دادم که غیر اسرائیلی بودند ولی در میان قوم ما زندگی می‌کردند، و غذای تهیه شده در مراسم معبد را با هم می‌خوردیم. من این اعمال را بر اساس حفظ شریعت موسی که دبوره مادر پدر بزرگ^۲ من حننیل به ما تعلیم داده بود تا از آن پیروی کنیم به عمل می‌آوردم. زیرا من پدر خود را از دست داده و یتیم بودم، از اینرو با پدر بزرگم زندگی می‌کردم.

۹ وقتی بزرگ شدم با زنی از قبیله خودم بنام حنا ازدواج کردم.^۳ ما صاحب پسری شدیم و نام او را طوبیا گذاشتیم.

پاداش طوبیت برای پارسایی

۱۰ بعدها، من اسیر و به آشور تبعید شدم و در شهر نینوا ساکن شدم،^۴ هنگامی که در نینوا بودیم، همه خویشان من و سایر یهودیان از همان غذاهایی می‌خوردند که غیر یهودیان می‌خوردند. ۱۱ اما من از خوردن چنین غذاهایی خودداری کردم. ۱۲ از آنجا که من از دستورات خداوند با تمامی قلب خودم پیروی می‌کردم ۱۳ خداوند متعال سبب شد تا شلمانصر امپراتور آشور به من به دیده احترام نگاه کند و من مسئول خرید تمام تدارکات پادشاه شدم. ۱۴ قبل از مرگ امپراتور، من بطور متناوب به سرزمین ماد می‌رفتم تا از آنجا لوازم مورد نیاز او را بخرم. یکبار که من در ماد بودم، در حدود ۲۵۰ کیلوگرم سکه نقره در نزد جبعیل پسر غابیلوس به امانت گذاشتم و از او خواستم تا آنها را برای من نگاه دارد.

۱۵ وقتی شلمانصر مُرد، پسرش سنخاریب بجای او بر تخت پادشاهی نشست. خیلی زود سفر در جاده‌های ماد خطرناک شده از اینرو دیگر نتوانستم بیش از این به آنجا بروم.

۱ - هر شش سال یکبار سال سبت است.

۲ - طوبیت نزد پدر بزرگ خود و دبوره زندگی می‌کرد.

۳ - یا خانواده اجدادی.

۴ - من پس از تبعید به آشور و به شهر نینوا رفتم.

۵ - یا خارج از کنترل سنخاریب شد.

آزار طوبیت برای اعمال خیرخواهانه

۱۶ در دوران پادشاهی شلمانصر، من از بستگان و هموطنان یهودی خود مراقبت کرده و به آنها کمک مالی می‌کردم. ۱۷ اگر آنها گرسنه بودند، غذای خود را با آنها شریک می‌شدم؛ اگر به لباس نیاز داشتند، از لباسهای خودم به آنها می‌دادم. هر زمان که من جنازه یکی از هموطنان خود را می‌دیدم که در خارج از دیوار شهر انداخته شده است، او را به شکلی مناسب به خاک می‌سپردم.

۱۸ از اینرو که سنخاریب نسبت به پادشاه آسمان کفرگویی کرد، خداوند نیز او را مجازات کرد و سنخاریب مجبور شد از یهودیه عقب نشینی و به آشور باز گردد. او در هنگام بازگشت بسیار خشمگین بود و بسیاری از اسرائیلی‌ها را کشت. اما من مخفیانه اجساد آنها را برداشته و به خاک می‌سپردم؛ و زمانی که سنخاریب جویای اجساد شد، نتوانست آنها را پیدا کند. ۱۹ سپس یکی از اهالی نینوا به پادشاه گفت که من کسی هستم که قربانیان را دفن کرده است. به محض اینکه متوجه شدم^۶ که پادشاه همه چیز را در مورد من می‌داند و به مرگ محکوم شده‌ام، از ترس فرار کرده و مخفی شدم. ۲۰ همه اموال و همه چیزهایی که من در اختیار داشتم، مصادره و در خزانه سلطنتی قرار گرفت. تنها چیزی که برایم باقی مانده بود، همسرم حنا و پسر طوبیا بود.

۲۱ در حدود چهل روز بعد، دو تن از فرزندان سنخاریب او را به قتل رسانده و سپس به کوه‌های آرات فرار کردند. اسرحدون پسر دیگر سنخاریب، به مقام پادشاهی رسید، و اخیکار پسر برادرم آنائیل را مسئول تمام امور مالی پادشاه کرد.

۲۲ زمانی که سنخاریب امپراتور آشور بود، اخیکار نه تنها ساقی اعظم،^۷ خزانه دار و حسابدار بود بلکه مسئول مهر و موم رسمی و سلطنتی نیز بود، و اسرحدون نیز او را به مقام دوم شخص مملکت پس از خودش منصوب کرد. از آنجاییکه اخیکار برادر زاده من بود، به نیکی از جانب من با پادشاه صحبت کرد و من اجازه یافتم تا دوباره به نینوا باز گردم.

۶ - پادشاه به دنبال من است.

۷ - یا سر دفتردار.

طوبیت کور می‌شود

۲ ۱ وقتی من در دوران پادشاهی اسرحدون به خانه برگشتم همسرم حنا و پسر طوبیا به من باز گردانده شدند. در جشن پنطیکاست، که عید مقدس هفته‌ها نیز نامیده می‌شود، مقدار زیادی غذاهای متنوع پخته شد و من در مقابل آنها نشسته و آماده خوردن بودم. ۲ وقتی دیدم روی میز چقدر غذا برای من تدارک دیده شده است، به طوبیا گفتم، پسر، بیرون برو و یکی از هموطنان تهیدست ما را که در تبعید زندگی می‌کند و به دستورات خدا احترام می‌گذارد، پیدا کرده و با خود بیاور، تا این غذای عید را با هم بخوریم. من تا بازگشت تو، منتظر مانده و شروع به خوردن نمی‌کنم. ۳ بنابراین طوبیا به دنبال پیدا کردن چنین فردی بیرون رفت. اما او خیلی زود بازگشت، و گفت، 'پدر؟'

از او پرسیدم چه شده است؟

او با فریاد گفت: یکی از هموطنان ما به قتل رسیده است! یک نفر او را خفه کرده و جنازه او را در خیابان انداخته است.

۴ از جای خود پریده و میز را بدون اینکه حتی به غذا دست زده باشم ترک کردم. جنازه را از خیابان برداشتم و آنرا به یک اتاقک کوچک بردم، که تا غروب آفتاب در آنجا بماند،^۱ قبل از آن نمی‌توانستم او را به خاک بسپارم. ۵ سپس به خانه بازگشته و خود را شستم تا پاک شوم. و غذای خود را با غم و اندوه خوردم. ۶ من آنچه را که عاموس پیامبر بر ضد بیت ئیل گفته بود به یاد آوردم: عید شما به مراسم تشییع جنازه تبدیل خواهد شد، و سرودهای شاد شما^۲ جای خود را به نوحه و مرثیه خواهد داد.^۳ آنگاه شروع به گریستن کردم.

۷ پس از غروب آفتاب از خانه خارج شدم و گوری حفر کرده و آن مرد را در آنجا به خاک سپردم. ۸ همسایگانم مرا دستاويز خنده کرده و گفتند، آیا هنوز درس عبرت نگرفتی؟ قبلا یک بار برای به خاک سپردن مردگان تحت تعقیب قرار گرفتی و اگر فرار نکرده بودی تو را به قتل رسانده بودند. با

۱ - جنازه از نظر شرعی باید بعد از غروب آفتاب دفن می‌شد.

۲ - در برخی از نسخه‌ها، بجای سرودهای شما، طریق‌های شما آمده است.

۳ - عاموس ۸: ۱۰

اینحال باز هم همان کارها را دوباره انجام می‌دهی!

۹ آن شب من استحمام کرده و خود را پاک کردم، سپس به داخل حیاط رفتم تا در کنار دیوار بخوابم. شب بسیار گرمی بود از اینرو روی سر خود را نپوشاندم. ۱۰ گنجشگان روی دیوار و درست بالای سر من لانه داشتند و من از آن اطلاع نداشتم. فاصله آنها که کاملاً گرم بود به داخل چشمان من افتاد و سبب شد تا لکه سفیدی جلوی چشمان مرا بگیرد. من از این دکتر به آن دکتر رفتم اما هر چه آنها مرا بیشتر با داروهای خود مداوا می‌کردند چشمان من بدتر می‌شد، تا اینکه سرانجام کاملاً کور شدم. برای مدت چهار سال هیچ چیزی نمی‌دیدم. بستگانم عمیقاً در مورد وضعیت من نگران بودند، و اخیکار برای مدت دو سال و پیش از اینکه به سرزمین عیلام برود به من کمک کرده و زندگی مرا از نظر مالی تامین می‌کرد.

وضعیت طوبیت بدتر می‌شود

۱۱ پس از رفتن اخیکار، همسرم حنا مجبور به کار شد، از اینرو او نیز مانند بسیاری دیگر از زنان، شروع به بافتن لباس کرد.^۴ ۱۲ او باید لباسها را به تامین کنندگان پشم می‌داد،^۵ و زمانی که لباس را تحویل می‌داد، به او پول پرداخت می‌کردند. در اوایل بهار،^۶ او لباسی را که بافته بود به پایان رساند و آن را به نزد افرادی برد که سفارش آنها داده بودند. آنها قیمت کامل آنرا پرداخت کرده و از گله خود به او یک بزغاله نیز دادند. ۱۳ هنگامی که حنا با بز به خانه آمد، بز شروع به بع بع کرد. من شروع به فریاد کرده و از همسرم پرسیدم این بز از کجا آمده است؟ نکند آنرا دزدیده باشی، همینطور است؟ آنرا مستقیماً به صاحبان آن بازگردان. درست نیست که مال دزدی بخوریم!

۱۴ او پاسخ داد، نه! این به عنوان یک هدیه به علاوه آنچه که برای دستمزد لباس دریافت کردم به من داده شده است. اما من حرف او را باور نکردم، و برای آنچه که او انجام داده بود شرمسار شدم. به او دستور دادم که بز را به صاحبانش بازگرداند، اما او آخرین حرف خود را زد. این همه نگرانی

۴ - در برخی از نسخه‌ها آمده است، شروع به انجام کارهای زنان کرد.

۵ - یا به سفارش دهندگان

۶ - ماه هفتم دیستروس، مترادف با فروردین ماه است.

و اهمیتی که تو نسبت به دیگران داده‌ای چه ثمری داشته است؟ این همه کارهای خوبی که انجام داده‌ای چه فایده‌ای داشته است؟^۷ تنها نام آنها برای تو باقی مانده است، اینطور نیست؟

دعای طوبیت

۳ ۱ من چنان در دل خود افسرده و غمگین شدم که آهی کشیدم و شروع به گریه کردم. سپس همانطور که اشکهایم سرازیر بود شروع به دعا کردم:

۲ خداوند، تو عادل هستی! و در تمامی اعمال خود، رحیم، و در تمامی راههای خود، امین هستی. تو تنها داور این جهان هستی. ۳ حال، ای خداوند مرا بباد آور و بر من نظر کن. مرا برای اشتباهات و گناهانم مجازات نکن، چون از آنها بی خبر بودم. همچنین مرا به خاطر گناهان نیاکانم مجازات نکن، آنها از فرامین تو سرپیچی و بر علیه تو گناه کردند. ۴ تو اجازه دادی تا قوم ما غارت شود، به تبعید رفته و کشته شوند. تو قوم ما را زبازد سایرین ساختی، موضوعی برای تمسخر و تحقیر در میان تمام اقوامی که تو ما را در میان آنها پراکنده ساختی. ۵ تو حق داشتی که ما را مورد داوری قرار دادی، و مرا نیز برای گناهانم مجازات کردی. ما خیانت کرده و فرامین تو را رد کردیم، و نسبت به تو وفادار نبودیم بنابراین مجازات ما همواره عادلانه بوده است.

۶ اینک با من به همان صورت عمل کن که تو را خشنود می‌سازد. جان مرا بگیر و مرا از قید این جهان رها کن،^۱ و اجازه بده بدن من به خاک باز گردد. بهتر است که بمیرم تا زنده باشم. من با توهینهایی که سزاوار آن نیستم، عذاب می‌کشم، و پر از اندوه شده‌ام. ای خداوند، فرمان بده، و مرا از تمامی این مشکلات رهایی بده. مرا به مکان ابدی رهسپار بساز. روی خود را از من برنگردان، ترجیح می‌دهم بمیرم تا در چنین فلاکتی زندگی کنم، و با چنین توهین‌های بی رحمانه‌ای روبرو شوم.

۷ - در برخی از نسخه‌ها می‌گوید، اکنون کارهای خیرانه تو کجاست؟ اعمال شایسته تو کجاست؟ تنها به آنها شهرت یافته‌ای.

۱ - بدن من به زمین باز گردد.

۲ - کنیزها معمولاً به عنوان همسر در نظر گرفته می‌شدند.

مشکلات سارا و دعای او

۷ همان روز در شهر اکباتان واقع در سرزمین ماد، سارا که دختر مردی به نام رعوثیل بود، توسط یکی از کنیزان پدرش مورد اهانت قرار گرفت. ۸ سارا هفت بار ازدواج کرده بود، اما آزموداوس دیو خبیث، قبل از اینکه عروسی سر بگیرد تمامی شوهران او را کشته بود. کنیز به سارا گفت،^۲ تو شوهر گش هستی! به خودت نگاه کن! تو تا به حال هفت شوهر کرده‌ای، اما هیچکدام از آنها به اندازه کافی زنده نماندند تا بتوانی نام آنها را بر روی خود داشته باشی. ۹ چرا ما را بخاطر آنها مورد آزار و اذیت قرار می‌دهی؟ چرا نمی‌روی و به شوهران مرده خود نمی‌پیوندی؟ امیدوارم که هرگز بچه تو را نیبینیم!

۱۰ در آن روز سارا از صمیم قلب چنان افسرده شد که اشکش سرازیر گشت، او در خانه پدرش به طبقه بالا رفت و تصمیم گرفت خودش را حلق آویز کند. اما هنگامی که کمی بیشتر فکر کرد، به خودش گفت، نه، من هرگز اجازه نمی‌دهم که مردم به پدر من توهین کرده و بگویند، تو فقط یک بچه داشتی، دختری که عزیز کرده و برای تو دوست داشتی بود، اما خودش را به دار آویخت، زیرا احساس بدبختی می‌کرد. اگر خودم را حلق آویز کنم غم و اندوه، پدر سالخورده مرا به گور می‌برد و من مسئول هستم. من خودم را نمی‌کشم؛ اما از خداوند می‌خواهم تا مرا از این دنیا ببرد، آنوقت دیگر مجبور نیستم بیش از این به چنین توهینهایی گوش بدهم!

۱۱ سپس سارا در مقابل پنجره ایستاد، و دستانش را برای دعا بالا برده و گفت:

ای خداوند رحیم، و سزاور پرستش، نام تو تا ابد متبارک باشد! باشد که تمامی خلقت تو تا ابد تو را ستایش کند! ۱۲ خداوندا، نگاه من برای کمک، تنها به سوی توست. ۱۳ سخنی بگو، و مرا از این زندگی خلاص کن تا دیگر مجبور به شنیدن این همه توهین نباشم. ۱۴ خداوندا تو آگاهی که من هنوز باکره هستم، و هرگز با یک مرد همبستر نشده‌ام. ۱۵ تو می‌دانی از زمانی که ما در این سرزمین در تبعید زندگی کرده‌ایم، هرگز نام خود و نام پدرم را بی حرمت نکرده‌ام. من تنها فرزند پدرم هستم و پدرم فرزند دیگری ندارد که وارثش باشد، حتی هیچ خویشاوند دیگری ندارد که من بتوانم با او ازدواج کنم. من تا کنون هفت شوهر را از دست داده‌ام، پس چرا باید بیش از

این زندگی کنم؟ اما اگر اراده تو بر این نیست که زندگی مرا بگیری، حداقل به من رحم کن. و اجازه نده که دوباره این توهین‌ها را بشنوم!

کمک رفائیل به طوبیت و سارا

۱۶ همانطور که طوبیت و سارا دعا می‌کردند، دعای آنها در آسمان به حضور خداوند رسید. ۱۷ رفائیل فرشته برای کمک به آنها فرستاده شد، تا لکه سفید را از جلوی چشمان طوبیت بردارد تا بتواند دوباره نور خدا را با چشمانش ببیند، و همچنین ازدواج بین سارا و طوبیا پسر طوبیت را تدارک ببیند، که به عنوان پسر عموی سارا، حق داشت تا با او ازدواج کند. رفائیل همچنین دستور داشت که سارا را از چنگ آزموداوس دیو خبیث برهاند. در همان لحظه که طوبیت از حیاط به داخل خانه‌اش می‌رفت، سارا دختر رعوثیل نیز از طبقه بالای خانه‌اش در اکباتان به طبقه پایین می‌آمد.

گفتگوی طوبیت با طوبیا

۴ ۱ در آن روز، طوبیت سکه‌های نقره‌ای را بیاد آورد که در پیش جبعلیل در شهر ری واقع در سرزمین ماد به امانت گذاشته بود؛ ۲ او به خودش گفت، من دیگر نزدیک به مرگ هستم، پس باید با پسر خود پیش از آنکه بمیرم در مورد این پول صحبت کنم.

۳ از اینرو پسرش را صدا کرد و طوبیا به پیش او آمد. طوبیت به پسرش گفت: مرا به شکلی مناسب و آبرومند به خاک بسپار، به مادرت احترام بگذار و تا زمانی که زنده است از او مواظبت کن.^۱ هر آنچه را انجام بده که او را خشنود می‌کند و روح او را در هیچ امری مکدر نکن. ۴ پسر او را بیاد آور، زیرا زمانی که تو را باردار بود با خطرات زیادی روبرو شد. و وقتی که او از این دنیا رفت، او را در کنار من و در همان گور به خاک بسپار. ۵ فرزندم، تا زمانی که زنده هستی، توجه خود را به خداوند معطوف کن، هرگز بطور عمد گناه نکن و یا بر خلاف دستورات او کاری را انجام نده. در طی عمر خود همیشه آنچه را که درست است انجام بده و مسیرهایی را که به شرارت ختم می‌شود دنبال نکن. ۶ کسانی که در راستای حقیقت زندگی می‌کنند، در هر کاری که انجام می‌دهند، موفق خواهند شد.

۷ به تمام کسانی که در راه عدالت قدم بر می‌دارند، بر اساس هر آنچه که امکان دارد، کمک مالی کن، و اجازه نده که چشم تو به دنبال چیزی باشد که کمک کردی. صورت خود را از شخص فقیر بر مگردان، و خدا نیز صورتش را هرگز از تو بر نخواهد گرداند. ۸ فرزندم بر اساس هر آنچه که دارای و به تو اجازه می‌دهد، کمک کن. اگر امکان مالی زیادی داشتی، از ثروت خود به دیگران کمک کن. اگر امکانات تو اندک بود، نترس، باز هم بر اساس امکانات خود از کمک کردن دریغ نکن. ۹ به این ترتیب، یک گنج ارزشمند برای زمان نیاز خود ذخیره خواهی کرد. ۱۰ کمک به فقرا، شخص را از مرگ نجات و از فرو رفتن در تاریکی نجات می‌دهد. ۱۱ تمام کسانی که به دیگران کمک می‌کنند، کار آنها در نظر خدای قادر متعال همانند هدیه نیکویی است که به او تقدیم و سبب خشنودی او می‌شود.

۱۲ پسر، خود را از تمام جنبه‌های نامشروع روابط جنسی دور نگه دار. اول، زن غریبه‌ای را که از نسل قبیله تو نیست به همسری انتخاب نکن، بلکه زنی از نسل اجداد خود به همسری بگیر، زیرا که ما از نسل انبیا هستیم. و ابراهیم، اسحاق و یعقوب، اجداد ما از زمان‌های گذشته هستند. پسر، بیاد داشته باش، که همه آنها از بستگانشان همسر انتخاب کردند.^۲ آنها از طریق فرزندانسان برکت یافتند و نسل آنها وارث زمین خواهند شد.

۱۳ و در حال حاضر، فرزند من، خویشاوندان خود را محبت کن و در قلب خود بیش از حد به اینکه دختری از نسل قوم خود را به همسری گرفته‌ای افتخار نکن. در غرور، تباهی و بی‌ثباتی زیادی وجود دارد، تنبلی منجر به فقر شدید شده و سبب گرسنگی می‌شود.

۱۴ حقوق و دستمزد هر کسی را که برای تو کار می‌کند، در همان روز پرداخت کن. در پرداخت دستمزد افراد هرگز تاخیر نکن، اگر خداوند را واقعاً خدمت کنی، مطمئناً دستمزد خود تو هیچ وقت قطع نخواهد شد. پسر، در هر کاری که انجام می‌دهی کنترل خودت را در دست بگیر، و هر جنبه‌ای از رفتار را در تحت نظم و انضباط قرار بده.

۱۵ کاری را که دوست داری دیگران در مورد تو انجام ندهند، تو نیز نسبت به دیگران انجام نده. با شراب زیاد خودت را مست نکن، و اجازه نده که

مستی^۳ همیشه همراه و همدم تو باشد.

۱۶ بخشی از غذای خود را به کسی بده که گرسنه است و برخی از لباس‌های خود را به کسانی بده که برهنه هستند. مازاد درآمد خود را سخاوتمندانه به فقرا بده، و بابت کاری که می‌کنی خود را تحسین و تمجید نکن.

۱۷ اگر شخص صالحی درگذشت بر سر قبر به بازماندگان او خوراک بده، اما در مورد گناهکاران چنین نکن.

۱۸ توصیه و اندرز هر کسی را که عاقل است، بپذیر و سخن آنها را ناپیچ به حساب نیاور، از آنجا که چنین توصیه‌هایی مفید هستند.

۱۹ در هر فرصتی خدا را ستایش کن و از او درخواست کن که تمام راه‌های تو را راست و درست کند و تمام کارهای تو را به موفقیت برساند. هیچ کسی در نهایت مشاور خوبی نیست، اما خود خداوند بهترین مشاور است. خداوند هر کس را که بخواهد، پست می‌کند. پسر به همین دلیل، این دستورات را بیاد داشته باش، و اجازه نده که از فکر و قلب تو محو و پاک شود.

۲۰ و حالا پسر، می‌خواهم بدانی که من حدود ۲۵۰ کیلو سکه نقره در نزد جبعلیل پسر غابیلوس در سرزمین ماد و در شهر ری به امانت گذاشتم. ۲۱ پسر، پس برای اینکه ما فقیر هستیم نگران نباش. اگر از خدا بترسی، و کارهای خوب انجام داده و از هر گناهی دوری کرده و هر آنچه را انجام دهی که در پیش خداوند درست است، آنگاه خداوند نیز تو را کامیاب و کامروا می‌سازد.

سفر طوبیا به ماد همراه رفائیل

۵ ۱ سپس طوبیا به پدرش گفت، هر آنچه که به من دستور دادی، انجام خواهم داد. ۲ اما چگونه می‌توانم این پول را از جبعلیل بگیرم، چون نه او مرا می‌شناسد و نه من او را می‌شناسم؟ چه مدرکی می‌توانم به او نشان بدهم تا او اعتماد کرده و پول را به من بدهد؟ از این گذشته، من حتی راه رسیدن به سرزمین ماد را نمی‌دانم.

۳ سپس طوبیت به پسرش گفت، او به من یک رسید با امضا داد و من نیز به او یک سند دستنویس دادم. من این اسناد را به دو بخش تقسیم کردم و هر یک از ما بخشی از آنها گرفتیم و این اسناد همراه پول است. و اکنون

از زمانی که من این پول را سپردم بیست سال می‌گذرد. پس برو و یک مرد قابل اعتماد پیدا کن که با تو بیاید، ما دستمزد او را در زمان بازگشت خواهیم داد. تو می‌توانی پس از دریافت پول از جبعلیل، این دستمزد را پرداخت کنی.

۴ سپس طوبیا به دنبال مردی بود که راه ماد را بداند و با او همراه شود. او بیرون رفت و با رفائیل، فرشته‌ای که خداوند فرستاده بود و در روبروی او بود برخورد کرد، اما نمی‌دانست که او فرشته‌ای از طرف خداوند است. ۵ طوبیا به او گفت، مرد جوان اهل کجا هستی؟

او به طوبیا گفت، من یک اسرائیلی و از هموطنان تو هستم. من برای پیدا کردن کار به اینجا آمده‌ام.

طوبیا به او گفت، آیا با راهی که به ماد می‌رود، آشنا هستی؟

۶ او پاسخ داد، بله، من بارها به آنجا رفته‌ام، من با تمام جاده‌ها آشنا هستم و آنها را به خوبی می‌شناسم. من اغلب به ماد رفته و شب را با جبعلیل گذرانده‌ام او از هموطنان ماست و در سرزمین ماد و در شهر اکباتان^۱ زندگی می‌کند. بطور متوسط حدود دو روز راه بین اکباتان و شهر ری است. زیرا شهر ری در یک منطقه کوهستانی قرار دارد در حالی که اکباتان در میان دشت واقع شده است.

۷ طوبیا به او گفت، ای مرد جوان همین جا منتظر من بمان، تا من رفته و ماجرا را به پدرم بگویم چون نیاز دارم که با من به سفر بیایی و دستمزدت را نیز پرداخت خواهم کرد.

۸ رفائیل پاسخ داد، بسیار خوب، منتظر می‌مانم، فقط دیر نکن!

۹ بنابراین طوبیا به نزد پدرش رفت تا ماجرا را برای او باز گو کند و گفت، من مردی را از میان هموطنان اسرائیلی پیدا کردم.

طوبیت به پسرش گفت، این مرد را صدا کن تا ببینم که از کدام خانواده و از کدام طایفه است و آیا برای همسفر شدن با تو، قابل اعتماد هست.

۱۰ طوبیا بیرون رفت و رفائیل را صدا کرده و به او گفت، مرد جوان، پدرم می‌خواهد تو را ببیند. رفائیل به درون خانه رفت و طوبیت اولین کسی بود که به او خوشامد گفت.

رفائیل گفت، همواره شاد باشید.

طوبیت پاسخ داد، چطور می‌توانم هنوز شاد باشم؟ چشمان من بی فایده است و نمی‌توانم نور آسمان را ببینم. در عوض، تاریکی مرا فرا گرفته است، درست مثل مرده‌هایی که دیگر نور را نمی‌بینند. من در میان مرده‌ها زندگی می‌کنم، و صدای انسان را بدون دیدن آنها، می‌شنوم. رفائیل به او گفت، نا امید نباش! زمان شفای تو توسط خدا بسیار نزدیک است؛ نگران نباش!

سپس طوبیت به او گفت، پسر طوبیا می‌خواهد به سرزمین ماد برود. ای برادر، آیا می‌توانی او را همراهی کرده و راهنمای او باشی؟ من دستمزد تو را پرداخت خواهم کرد.

رفائیل^۲ به او گفت، من می‌توانم با پسر بروم، زیرا همه جاده‌ها را خوب می‌شناسم و اغلب به سرزمین ماد سفر و از تمام دشت‌های آن عبور کرده‌ام. بنابراین با کوه‌ها و تمام جاده‌های آن آشنا هستم.

۱۱ طوبیت به او گفت، ای برادر، از کدام خانواده و از کدام قبیله هستی؟ لطفاً به من بگو، برادر!

۱۲ مرد جوان جواب داد، چرا می‌خواهید در مورد طایفه و قبیله من بدانید؟ طوبیت پاسخ داد، من می‌خواهم صادقانه حقیقت را بدانم، ای برادر نام تو چیست و پدرت کیست؟

۱۳ سپس او جواب داد، من عزریا هستم پسر حننای بزرگ که از بستگان توست.

۱۴ طوبیت به او گفت، ای برادر به سلامتی و تندرستی خوش آمدی! از دست من ناراحت نباش، من می‌خواستم حقیقت را در مورد خانواده تو بدانم. اما همانطور که از خانواده تو معلوم است شما از نسل یک خانواده خوب و قابل احترام هستید. من حننیا و ناتان را می‌شناختم آنها دو پسر سمالیای بزرگ بودند که با من به اورشلیم می‌آمدند و در آنجا با من عبادت می‌کردند و از راه درست گمراه نشدند. خوشاوندان تو مردان خوبی بودند؛ تو از یک خانواده خوب بوجود آمدی از اینرو خوش اقبال هستی، و به اینجا خوش آمدی!

۱۵ سپس طوبیت اضافه کرد، من روزی یک درهم به تو دستمزد می‌دهم و

علاوه بر آن، هزینه‌های سفر تو را نیز خواهم داد همانطور که برای پسر میدهیم. ۱۶ پس با پسر برو و من اضافه دستمزد نیز به تو پرداخت خواهم کرد.

مرد جوان پاسخ داد، من با او خواهم رفت پس نترس؛ ما با خیال راحت می‌رویم و با خیال راحت و در امنیت کامل دوباره باز می‌گردیم، زیرا جاده کاملاً امن است.

۱۷ طوبیت پاسخ داد، ای برادر، خداوند به همراه تو باشد!

سپس طوبیت پسرش را صدا کرد و به او گفت، فرزند من، تدارکات سفر خود را آماده کرده و با برادرت حرکت کن. باشد که خداوند آسمانها شما را در مسیرتان محافظت کرده و شما را به سلامتی به من باز گرداند. پسر م باشد که فرشتگان او با تو همسفر شده و از تو حفاظت کنند.

او پدر و مادرش را بوسید و رفت تا سفر خود را آغاز کند. طوبیت به او گفت، «سفر بخیر»!

۱۸ مادرش شروع به گریستن کرد و به طوبیت گفت، چرا پسر مرا به سفر فرستادی؟ آیا او همانطور که در کنار ما رفت و آمد می‌کرد عصای دست پیری ما نبود؟ ۱۹ آیا پول از وجود او مهمتر بود؟^۳ در عوض، بخاطر فرزند خود باید این پول را قربانی و فدیة او می‌کردیم. ۲۰ همان چیزی که خدا برای ما در نظر گرفته است برای زندگی ما کافیست.

۲۱ طوبیت به همسرش گفت، قضیه را آنقدر بزرگ مکن، فرزند ما به سلامت رفته است و به سلامت نیز باز خواهد گشت. چشم تو روزی را خواهد دید که او صحیح و سالم به نزد تو بازگشته است. ای خواهرم، بیش از حد خود را نرنجان و برای آنها نگران و مضطرب نباش! یک فرشته خوب همراه اوست، سفر او با موفقیت به پایان خواهد رسید و او به سلامتی باز خواهد گشت. همان هنگام حنا آرام شد و دیگر گریه نکرد.

طوبیا و رفائیل در رود دجله

۶ ۱ سرانجام پسرشان به همراهی فرشته از آنها جدا شد. سگ طوبیا نیز با او رفت و در سفر همراه آنها بود. هر دو به سفر ادامه دادند تا شب اول فرا رسید. آنها برای استراحت شبانه در کنار رود دجله اقامت کردند.

۲ طوبیا به پایین رفت تا پای خود را در رودخانه بشوید، ناگهان یک ماهی عظیم از آب بیرون آمده و سعی کرد تا پایش را بخورد، که فریاد طوبیا بلند شد. ۳ فرشته به او گفت، محکم او را بجسب و نگذار که از دستت فرار کند؛ طوبیا نیز او را گرفته و به بیرون از آب کشید. ۴ فرشته به او گفت، شکم ماهی را از هم باز کن و کیسه صفرا، قلب و جگر او را بیرون بیاور و آنها را پیش خود نگه دار ولی دل و روده آنرا دور بریز. زیرا داروهای مفیدی از کیسه صفرا، قلب و جگر این ماهی بدست می‌آید. ۵ طوبیا نیز شکم ماهی را شکافت و کیسه صفرا، قلب و جگر آنرا برداشت. او ماهی را پخت و خورد و الباقی آنرا نیز نمک سود کرده و نگاه داشت. ۶ سپس آنها هر دو با هم به سفر خود تا نزدیکی ماد ادامه دادند. ۷ طوبیا از فرشته پرسید، ای عزریا، برادر من، چه داروهایی از قلب، کیسه صفرا و جگر ماهی درست می‌شود؟ ۸ رفائیل جواب داد، اگر قلب و جگر ماهی را در مقابل مرد یا زنی بسوزانی که در تحت حمله دیو یا روح شیطانی قرار دارد، روح فرار خواهد کرد و دیگر هرگز به طرف آن فرد باز نخواهد گشت. ۹ همچنین در مورد کیسه صفرا، اگر آنرا بر روی چشمی بمالی که لکه‌های سفید دارد، و سپس لکه‌های سفید را فوت کنی، چشم شخص شفا خواهد یافت.

توصیه رفائیل به طوبیا

۱۰ وقتی وارد ماد شده و تقریباً در نزدیکی اکباتان قرار داشتند، ۱۱ رفائیل به پسر گفت، طوبیا برادر من! او پاسخ داد، من اینجا هستم! رفائیل گفت، امشب را باید در خانه رعوثیل که از بستگان توسست بسر ببریم. او یک دختر به نام سارا نیز دارد. ۱۲ به غیر از سارا، او هیچ پسر یا دختر دیگری ندارد. در میان همه، تو نزدیکترین خویشاوند او هستی. بنابراین حق داری که با او ازدواج کرده و تمام اموال پدرش نیز به تو خواهد رسید. او دختری حساس، شجاع و زیباست؛ علاوه بر این، پدرش مرد خوبی است و دخترش را نیز بسیار دوست دارد. او دختر مناسبی برای ازدواج با توسست. پس ای برادر به من گوش کن؛ ۱۳ رفائیل ادامه داد، من امشب با پدر او درباره دخترش صحبت خواهم کرد

تا بتوانیم او را نامزد تو کنیم. و وقتی از شهر ری باز گشتیم، جشن عروسی را برپا خواهیم کرد. من می‌دانم که رعوئیل نه تنها نمی‌تواند پیشنهاد تو را رد کند بلکه نمی‌تواند دخترش را نیز به شخص دیگری بدهد مگر اینکه طبق قوانین شریعت موسی با مجازات مرگ روبرو شود. او می‌داند که طبق مقررات وراثت، هیچ مرد دیگری برای ازدواج با دخترش نسبت به تو برتری ندارد. پس حالا ای برادر به من خوب گوش کن، امشب درباره خواستگاری از دختر صحبت خواهیم کرد و او را به نامزدی تو در خواهیم آورد. هنگامی که ما از شهر ری باز گشتیم، ترتیب ازدواج را داده و سپس او را با خود به خانه تو خواهیم برد.

۱۴ طوبیا به رفائیل گفت، ای برادرم عزریا، شنیده‌ام که او قبلا به هفت مرد داده شده است اما همه آنها در اتاق حجله عروسی و قبل از هم بستر شدن با او افتاده و مرده‌اند. همین‌طور از مردم شنیده‌ام که یک دیو آنها را به قتل می‌رساند. ۱۵ در حال حاضر من هم می‌ترسم، زیرا دیو او را دوست دارد و به او آسیب نمی‌رساند، اما هر کسی که می‌خواهد به او نزدیک شود، کشته می‌شود. من تنها فرزند پدرم هستم، و از این می‌ترسم که بمیرم و پدر و مادرم از غم و اندوه مرگ من به گور بروند. علاوه بر این، آنها پسر دیگری نیز ندارند که آنها را به خاک بسپارد.

۱۶ رفائیل به او گفت، آیا دستوراتی را که پدرت به تو داد، به یاد نداری؟ تو باید همسر خود را از میان بستگان پدرت بگیری؛ حال ای برادرم، به من گوش کن، و نگران این دیو نباش. او را قبول کن، زیرا می‌دانم امشب او به همسری تو درخواهد آمد. ۱۷ وقتی تو وارد اتاق حجله شدی، قسمتی از جگر و قلب ماهی را با خود بردار و آنها را بر روی زغال آتش دان بخور بگذار. این باعث بوجود آمدن بوی نامطبوعی می‌شود که دیو آن را بو کشیده و فرار می‌کند و دیگر هرگز باز نخواهد گشت. ۱۸ و در هنگامی که خواستی با او هم بستر شوی، هر دو نفر شما باید برخاسته و دعا کنید و پروردگار آسمان را برای رحمت و نجات او، نیایش و پرستش کنید. پس نگران و مضطرب نباش؛ این دختر قبل از اینکه جهان بوجود آید، برای تو در نظر گرفته شده بود. تو او را نجات داده و او نیز با تو خواهد آمد. من مطمئن هستم که شما نیز فرزندان خود را خواهید داشت و آنها نیز مانند برادران و خواهران تو خواهند بود. پس دست از نگرانی بردار.

۱۹ وقتی طوبیا سخنان رفائیل را شنید، و فهمید که سارا از نسل خاندان پدرش و از بستگان اوست، محبت او عمیقاً در وجودش ریخته شد و قلبش نسبت به او شروع به طپش کرد.

در خانه رعوئیل

۱ وقتی آنها وارد اکباتان شدند، طوبیا به او گفت، برادر عزریا، مرا مستقیم به خانه فامیل رعوئیل ببر، از اینرو عزریا نیز او را به خانه رعوئیل برد. آنها متوجه شدند که او در جلوی درب حیاط نشسته است^۱ و اول آنها به او سلام کردند.

رعوئیل به آنها گفت، با درود فراوان ای برادران، به خوبی و سلامتی خوش آمدید! رعوئیل آنها را به داخل خانه‌اش برد ۲ و به زنش عدنا گفت، این مرد جوان چقدر شبیه طوبیت از بستگان من است.

۳ سپس عدنا از آنها سوال کرد، ای برادران شما اهل کجا هستید؟ آنها به او جواب دادند، ما از اهالی نفتالی هستیم که به صورت تبعید در نینوا زندگی می‌کنیم.

۴ او از ایشان پرسید، آیا خویشاوند ما طوبیت را می‌شناسید؟ آنها پاسخ دادند، در واقع ما او را می‌شناسیم.

سپس او دوباره از آنها پرسید، آیا اوضاع و احوال او خوب هست؟ ۵ آنها پاسخ دادند، او زنده و سلامت است. طوبیا گفت، او پدر من است.

۶ رعوئیل با شتاب از جای خود بلند شده و او را بوسید و شروع به گریستن کرد و گفت، مرد جوان، برکت بر تو باشد، ای پسر پدر خوب و سخاوتمند! چه مصیبت وحشتناکی است که یک چنین مرد پارسا و خیرخواهی کور شود! سپس خویشاوند خود طوبیا را در آغوش گرفت و گریه کرد.

۷ عدنا همسر رعوئیل نیز برای طوبیت گریه کرد، چنانچه سارا دخترشان نیز به گریه افتاد.

ازدواج طوبیا با سارا

۸ رعوئیل یک قوچ را از گله خود قربانی و به گرمی از مهمانانش پذیرایی کرد. ۹ وقتی آنها استحمام کرده و قصد داشتند شام بخورند. طوبیا به رفائیل گفت، ای برادر عزریا، به رعوئیل بگو که او باید خویشاوند من سارا را به

۱ - برخی از نسخه‌ها می‌گویند که سارا به دیدار آنها رفت.

همسری من در آورد.

۱۰ رعوئیل حرفهای طوبیا را شنید و به مرد جوان گفت: بخور، بنوش و امشب شاد باش، ای برادر هیچ مرد دیگری به غیر از تو نیست، که شایسته ازدواج با دخترم سارا باشد. علاوه بر این، من حق ندارم دخترم را به شخص دیگری به غیر از تو بدهم چون تو نزدیکترین خویشاوند او هستی. اما پسر من باید یک حقیقتی را به تو بگویم. ۱۱ من او را در میان خویشاوندان خود به هفت نفر داده‌ام، و همه آنها در هنگامی که می‌خواستند با او هم‌بستر شوند کشته شدند. پسر من در حال حاضر، بخور و بنوش، باشد که خداوند امروز برای هر دو نفر شما وارد عمل شود.

۱۲ طوبیا گفت، تا زمانی که در مورد درخواست من تصمیم‌گیری نکنید، نه خواهم خورد و نه خواهم نوشید.

رعوئیل پاسخ داد، من این کار را خواهم کرد. دخترم را بر طبق قوانین نوشته شده موسی به تو خواهم داد چنانچه در آسمان این تصمیم گرفته شده است. خواهرت را بپذیر! از حالا به بعد تو برادر او هستی و او خواهر توست.^۲ او از کنون تا به ابد به تو داده شده است. پسر من باشد که پروردگار آسمان امشب هر دو نفر شما را کامروا ساخته و رحمت و آرامش او بر شما قرار بگیرد.

۱۳ رعوئیل از دخترش خواست به پیش او بیاید و سارا به پیش پدرش آمد. رعوئیل دست دخترش را گرفت و به دست طوبیا سپرد و گفت، او را بر طبق شریعت موسی که نوشته شده است به عنوان همسر خودت بپذیر. او را برداشته و به سلامت به پیش پدرت ببر. و باشد که خدای آسمان هر دو نفر شما را در آرامش خود قرار داده و کامیاب بسازد.

۱۴ سپس رعوئیل مادر سارا را صدا کرد و به او گفت که یک طومار^۳ بیاورد. او یک عقد نامه نوشت و گفت که چگونه دخترش را بر طبق حکم شریعت موسی به عنوان همسر به طوبیا داده است و سپس آنرا مهر کرد. از آن لحظه به بعد، آنها شروع به خوردن و نوشیدن کردند.

۱۵ سپس رعوئیل همسرش عدنا را صدا کرد و به او گفت، خواهرم، اتفاق خواب دیگری آماده کن و سارا را به آنجا ببر.

۲ - در اینجا خواهر و برادر بودن به مفهوم هم طایفه بودن است.

۳ - کاغذی که از جنس پاپیروس بود و بصورت لوله شده عرضه می‌شد.

۱۶ عدنا رفت و همانطور که عدئیل به او گفته بود همه چیز را در اتاق خواب آماده کرد. سپس سارا را به آنجا آورد و شروع به گریه کردن کرد. سپس عدنا اشکهایش را پاک کرده^۴ و به سارا گفت، ۱۷ دخترم شجاع باش! باشد که خدای آسمان به جای درد و ناراحتی به تو شادی بدهد. دخترم شجاع باش! سپس از اتاق بیرون آمد.

نجات از جنگ دیو

۱ وقتی همه آنها از خوردن و نوشیدن فارغ شدند، تصمیم به خواب گرفتند. از اینرو والدین عروس مرد جوان را راهنمایی کرده و او را به اتاق خواب عروس بردند. ۲ طوبیا حرفهای رفائیل را به خاطر آورد. او جگر و قلب ماهی را از کیسه خود بیرون آورد و آنها را بر روی زغال بخور قرار داد. ۳ بوی ناخوشایند ماهی دیو را به بیرون رانده و او به قلمرو مصر رفت. رفائیل نیز به دنبال دیو رفت و او را در آنجا اسیر کرده و دست و پایش را بست و بلافاصله او را در زنجیر قرار داد.

۴ در آن هنگام والدین اتاق خواب را ترک کرده و درب را بسته بودند. طوبیا از تخت بلند شد و به سارا گفت: بلند شو، خواهرم! بیا دعا کنیم و از خداوند بخواهیم که به ما رحم کرده و ما را نجات دهد.

۵ سارا بلند شد و آنها شروع به دعا کرده و از خداوند خواستند که آنها را نجات دهد. طوبیا سپس اینچنین شروع به دعا کرد:

خداوند خدای اجداد ما متبارک باشد، و نام تو در تمامی نسلها متبارک خوانده شود. باشد که همه آسمانها و تمامی آفرینش، نام تو را تا ابد متبارک بخوانند. ۶ تو آدم را خلق کردی و همسر او را آفریدی تا به او کمک کرده و از او حمایت کند، و نژاد انسان را از آن دو نفر بوجود آوردی. تو گفتی، «خوب نیست که آدم تنها زندگی کند. بهتر است یک همدم مناسب برای او بسازم تا او را کمک کند.»^۷ من این خواهر خود را نه بخاطر هوی و هوس بلکه صادقانه و از روی راستی به همسری می گیرم. پس رحمت خود را از ما دریغ نکن و بگذار همراه با هم پیر شویم.

۸ سپس با هم گفتند، آمین، آمین. ۹ پس از آن رفته و تمام شب خوابیدند.

۴ - برخی از نسخه ها می گوید که سارا گریه می کند و مادرش او را دلداری می دهد.

با این حال رعوییل از خواب بلند شد و نوکرانش را صدا کرد، و با آنها رفته و قبری را مهیا کردند. ۱۰ او گفت، طوبیا نیز ممکن است مرده باشد، و مردم دوباره ما را مسخره کرده و به ما بخندند.

۱۱ آنها وقتی کندن قبر را تمام کردند، رعوییل به خانه بازگشت و زنش را صدا کرد ۱۲ و گفت، یکی از خادمان زن را به داخل اتاق بفرست تا ببیند او هنوز زنده است! اگر مرده است، زود رفته و او را به خاک بسپاریم تا هیچ کس نفهمد چه اتفاقی افتاده است.

۱۳ بنابراین آنها یک چراغ را روشن کرده و در اتاق را باز و خادم زن را به داخل فرستادند. خادم زن پس از وارد شدن متوجه شد که هر دو نفر آنها به خواب سنگینی فرو رفته‌اند. ۱۴ سپس او از اتاق بیرون آمده و به آنها گفت، او زنده است و هیچ چیز نگران کننده‌ای وجود ندارد.

۱۵ آنها خداوند آسمانها را شکر کرده و گفتند، متبارک خداوندی را که پاک و منزّه است؛ باشد که همه تو را تا ابد متبارک بخوانند! ۱۶ نام تو متبارک باشد که شادی به زندگی ما آوردی. آنطور که من فکر می‌کردم اتفاق نیفتاد. بلکه تو با ما بر طبق رحمت عظیم خود عمل کردی. ۱۷ متبارک باشد خداوندی که رحمت خود را به دو فرزند یگانه ما نشان داد. پروردگارا، به آنها نیک بختی و سلامتی ارزانی کن و تا زمانی که زنده هستند زندگی آنها در شادی و تندرستی سپری شود.

۱۸ سپس رعوییل به نوکرانش دستور داد تا گور را قبل از طلوع آفتاب دوباره پُر از خاک کنند. ۱۹ و سپس به زنش گفت مقدار زیادی نان بپزد. او دو گاو و چهار قوچ از گله خود آورد و دستور داد تا آنها را قربانی کرده و شروع به تدارک مقدمات مهمانی کنند.

۲۰ رعوییل سپس طوبیا را صدا کرد و گفت، تو حتما برای چهارده روز آینده در اینجا خواهی ماند. تو در اینجا مانده و با من خواهی خورد و خواهی نوشید زیرا پس از این همه مشکلات، به روح دخترم شادی بخشیدی. ۲۱ اکنون نیمی از هر آنچه را که دارم با خودت بردار و به سلامتی نزد پدرت برو. وقتی هم که من و همسرم از این دنیا رفتیم نیمه دیگر آن نیز مال تو خواهد بود. پسرم، نگران نباش، من پدرت و عدنا نیز مادرت است. از حالا به بعد و برای همیشه در کنار تو و خواهرت خواهیم ایستاد. پس پسرم، جای هیچ نگرانی نیست.

رفتن رفائیل برای گرفتن پول

۹ ۱ طوبیا سپس رفائیل را صدا کرد و به او گفت، ۲ برادر عزریا، چهار خدمه و دو شتر با خود بردار و به شهر ری و به خانه جبعیل برو. سند امضا شده را به او بده و پولها را دریافت کرده و آنها را با خود به جشن عروسی بیاور. ۳ تو می‌دانی که پدرم برای بازگشت ما روز شماری می‌کند و حتی اگر فقط یک روز دیر کنم باعث رنج و اندوه زیاد او می‌شوم. ۴ تو دیدی که رعوئیل چه سوگندی خورد، و من در موقعیتی نیستم که بتوانم برخلاف میل او رفتار کنم.

۵ بنابراین رفائیل با چهار خادم و دو شتر به شهر ری در ماد رفتند و شب را در خانه جبعیل گذراندند. رفائیل رسید پولها را به او داد و گفت که طوبیا، پسر طوبیت، زن گرفته است و جبعیل را به جشن عروسی دعوت کرده است. جبعیل از جای خود بلند شد و کیسه‌های سکه را که هنوز مهر و موم شده بودند، شمارش کرده و آنها را بار شترها کرد.

۶ آنها صبح زود با هم از خواب بلند شده و به طرف جشن عروسی رفتند. آنها به خانه رعوئیل رسیده و طوبیا را بر سر سفره غذا دیدند. طوبیا از جای خودش بلند شد و به آنها خوش آمد گفت، و جبعیل به گریه افتاد و برایش طلب برکت کرد و گفت، مرد شریف و سخاوتمند، پسر یک مرد خوب و سخاوتمند است که خیرخواه و پارساست. باشد که خداوند به تو و همسرت و همچنین به پدر و مادر همسرت برکتهای آسمانی عطا کند. خدا را شکر که حالا برادر زاده خود طوبیا را می‌بینم که بسیار شبیه پدرش طوبیت است.

مقدمات بازگشت به نینوا

۱۰ ۱ در همین حال، طوبیت حساب می‌کرد که رفت و برگشت طوبیا به این سفر چند روز طول می‌کشد و هر روز بطور مرتب روزهای رفتن طوبیا را می‌شمارد. و وقتی تعداد روزهایی که این سفر طول می‌کشید به پایان رسید و پسرش نیامد. ۲ او پیش خودش گفت، به احتمال زیاد در آنجا دستگیر شده یا اینکه جبعیل از دنیا رفته است و در آنجا هیچ کسی برای پس دادن پول نبوده است. ۳ بنابراین شروع به نگران شدن کرد.

۴ به همین شکل، زنش حنا می‌گفت، فرزندم از بین رفته است و دیگر در میان زندگان نیست. او شروع به گریه و ماتم برای پسرش کرد و گفت: ۵ چه مصیبتی نصیب من شد، فرزندم نور چشم من بود پس چرا اجازه دادم که برود.

۶ طوبیت پاسخ می‌داد، آرام باش، خواهرم خودت را اینقدر ناراحت نکن، او خوب و سلامت است! به احتمال زیاد در آنجا کاری برای آنها پیش آمده است. از این گذشته، مردی که با او مسافرت می‌کند قابل اعتماد و یکی از بستگان ماست. خواهرم نگران او نباش، او بزودی باز خواهد گشت.

۷ او به شوهرش گفت، از این حرفها نزن، به من دروغ نگو! پسر من از بین رفته است. او هر روز به جاده‌ای که پسرش از آنجا رفته بود خیره می‌شد و هیچ کس نمی‌توانست او را تسلی دهد.^۱ وقتی هوا غروب می‌کرد، او به داخل خانه می‌آمد و تمام شب را نمی‌خوابید و گریه و ماتم می‌گرفت.

وقتی چهارده روز از جشن عروسی به پایان رسید، مدت زمانی که رعوییل قسم خورده بود که برای دخترش جشن بگیرد. طوبیا به پیش او رفت و گفت، به من اجازه بده که بروم، زیرا می‌دانم پدر و مادرم دیگر امیدی به دیدن دوباره من ندارند. بنابراین پدر از شما خواهش می‌کنم که اجازه دهید تا به پیش پدرم بروم. من قبلا به شما گفته بودم که چگونه او را ترک کردم.

۸ رعوییل به طوبیا گفت، فرزندم نرو و پیش من بمان. من برای پدرت طوبیت پیغام خواهم فرستاد و آنها خبر سلامتی تو و کل ماجرا را به او اطلاع خواهند داد.

۹ طوبیا جواب داد، مطمئنا نمی‌توانم بمانم! فقط خواهش می‌کنم که به من اجازه بدهی تا به پیش پدرم بروم.

۱۰ از اینرو رعوییل از جایش بلند شد، و نیمی از اموالش را که شامل خادمان و کنیزان، گاو و گوسفند، الاغ و شتر، لباس، پول و لوازم خانه، می‌شد؛ به طوبیا و همسرش سارا داد. ۱۱ او آنها را به سلامتی روانه کرد و به طوبیا گفت، پسر من، خدا نگهدار. سفر به سلامت! باشد که خداوند آسمان، تو و همسرت سارا را کامروا کند! و باشد که قبل از اینکه بمیرم فرزندانانت را ببینم!

۱ - برخی از نسخه‌ها می‌گویند؛ او حتی یک لقمه غذا هم نمی‌خورد.

۱۲ رعوثیل به دخترش سارا گفت، به پیش پدر شوهرت برو و آنها از این به بعد والدین تو هستند درست مثل اینکه تو را بزرگ کرده‌اند.^۲ دخترم به سلامتی برو، امیدوارم تا زمانی که زنده هستم از تو چیز دیگری به غیر از خوبی نشنوم. سپس از آنها خداحافظی کرده و اجازه داد که بروند.

۱۳ عدنا به طوبیا گفت، فرزندم و برادر عزیزم، باشد که خداوند دوباره تو را به اینجا بیاورد و در حالی که هنوز زنده‌ام، بتوانم فرزندان تو و دخترم را قبل از مرگ ببینم! در حضور خداوند، دخترم را به دستان تو می‌سپارم. تا زمانی که زنده هستی کاری نکن که او غمگین و اندوهگین شود. فرزندم به سلامتی برو، من از حالا به بعد مادر تو هستم و سارا خواهر توست. باشد همه ما تا زمانی که زنده هستیم کامروا و خوشبخت باشیم. سپس آنها را بوسید و ایشان را به سلامتی روانه کرد.

۱۴ از اینرو طوبیا به خوشی و سلامتی از رعوثیل جدا شد و خداوند آسمان و زمین، پادشاه پادشاهان را با شادمانی شکر کرد که سفر او را اینچنین با کامیابی به پایان رسانده است. رفائیل به طوبیا گفت، تو از این موفقیت شادمان هستی پس به پدر و مادرت تا زمانی که زنده هستند احترام بگذار.^۳

بازگشت طوبیا به نینوا

۱ وقتی آنها به نزدیکی 'قصرین' که در مقابل نینواست رسیدند، ۲ رفائیل گفت، تو می‌دانی که به چه شکلی پدرت را ترک کردیم. ۳ پس بیا سریعتر و قبل از همسرت خود را به آنجا برسانیم و خانه را قبل از آمدن بقیه آماده کنیم.

۴ پس هر دو به سرعت با هم رفتند و رفائیل گفت، کیسه صفرا را آماده کن. سگ همچنان پشت سر آنها بود و با ایشان می‌آمد.

۵ حنا همچنان نشسته و به جاده‌ای خیره شده بود که پسرش را از او گرفته بود ۶ وقتی او دید که پسرش می‌آید به شوهرش گفت، نگاه کن! پسرت به همراه مردی که با او رفته بود دارد می‌آید.

۲ - به پدر و مادر شوهرت احترام بگذار.

۳ - طوبیا برای رعوثیل و عدنا طلب برکت کرد و گفت، خداوند مرا شادمان کرد پس شما را تا زمانی که زنده هستید احترام خواهم کرد.

۱ - سگ در جلوی آنها می‌رفت.

۷ قبل از اینکه طوبیا به پدرش برسد، رفائیل به او گفت، من مطمئن هستم که چشمان او دوباره بینا خواهد شد. ۸ کیسه صفرا را به چشمانش بمال. این دارو لکه‌های سفید را کوچک کرده و از چشمش جدا می‌کند. آنوقت پدرت بینایی خود را بدست آورده و دوباره نور را می‌بیند.

۹ حنا از جای خود پریده و پسرش را در آغوش گرفت، و گفت، فرزندم دوباره تو را می‌بینم! حالا دیگر مهم نیست که بمیرم و شروع به گریه کرد.

شفای بینایی طوبیت

۱۰ سپس طوبیت از جایش بلند شد و لنگ لنگان خودش را به در حیات رساند. ۱۱ طوبیا که کیسه صفرا در دستش بود به طرف او رفت و قسمتی از کیسه صفرا را به درون چشمان پدرش پاشید و گفت، پدر نترس! ۱۲ سپس دارو را در چشمانش مالید و سپس با هر دو دستش لکه‌های سفید را که از چشمش جدا شده بود از گوشه چشم پدرش بیرون آورد.

۱۳ طوبیت او را در آغوش گرفت و شروع به گریستن کرد و گفت، ای پسر عزیزم و ای نور چشم من، تو را می‌بینم. ۱۴ خداوند را متبارک باد!

باشد که نام عظیم او ستایش شود!

و باشد که تمامی فرشتگان مقدسش،

همواره متبارک خوانده شوند!

باشد که نام عظیم او ما را ببوشاند،

و تمامی فرشتگان تا ابد مبارک باشند!

۱۵ هر چند او مرا تادیب کرد،

اما حالا نگاه کن، می‌توانم پسر طوبیا را ببینم!

سپس طوبیت با صدایی بلند^۲ و با شادمانی خداوند را ستایش کرد. طوبیا به پدرش گفت که سفر او کاملاً موفقیت آمیز بوده است؛ او پولها را به همراه خود آورده است؛ و همچنین سارا دختر رعوثیل را به همسری گرفته است؛ و اینکه همسرش در واقع در نزدیکی دروازه نینواس است و چیزی به رسیدن او نمانده است.

۲ - پدر طاقت بیاور!

۳ - با تمام وجود.

۱۶ سپس طوبیت با شادمانی و در حال ستایش خداوند، برای استقبال به طرف دروازه نینوا رفت تا عروس طوبیا را ببیند. مردم نینوا حیرت زده شدند، وقتی که دیدند او با تمام قدرتش در حال راه رفتن و حرکت کردن است و هیچ کسی نیز دست او را برای راه رفتن نگرفته است. ۱۷ طوبیت به آنها گفت که خدا به او رحم کرده و چشمانش را بینا ساخته است. وقتی طوبیت به پیش سارا، همسر پسرش طوبیا رسید او را برکت داد و گفت، ای دخترم به سلامتی خوش آمدی؛ خدایت را سپاس باد که تو را به پیش ما آورده است. باشد که خداوند به پدرت برکت دهد، باشد که پسرم طوبیا صاحب برکت شود و باشد که تو ای دخترم، متبارک باشی! ۱۸ در آن روز تمام یهودیانی که در نینوا زندگی می‌کردند خوشحال بودند. ۱۹ احیکار و ناداب برادر زاده‌های طوبیت نیز در آنجا حضور داشته و همراه با طوبیت خوشحال بودند. و برای طوبیا و همسرش به مدت هفت روز با پایکوبی و شادمانی جشن عروسی گرفته شد.

آشکار شدن هویت رفائیل

۱۱۲ وقتی جشن عروسی به پایان رسید، طوبیت پسرش طوبیا را به پیش خودش صدا کرد و گفت، فرزندم، اطمینان حاصل کن که نه تنها دستمزد مردی را که همراه تو بوده است کاملاً پرداخت کنی، بلکه به او پاداش هم بدهی.

۲ طوبیا از پدرش پرسید، چقدر باید به او دستمزد بدهم؟ من چیزی را از دست نخواهم داد حتی اگر نصف دارایی را که او با من آورده است به او بدهم. ۳ بعد از همه اینها، او به امنیت کامل مرا برده و آورده است، همسر مرا شفا داد، پول مرا به اینجا آورد و شما را نیز شفا داد. چقدر پاداش باید به او بدهم؟

۴ طوبیت پاسخ داد، پسرم حق با توست، او باید نیمی از دارایی را بگیرد که با خود به اینجا آورده است.

۵ از اینرو طوبیت رفائیل را به داخل صدا کرد و گفت، نیمی از هر آنچه را که با خود به اینجا آورده‌ای به عنوان دستمزد خود بردار و از اینجا به سلامت برو.

۶ سپس رفائیل بطور خصوصی با آنها صحبت کرده و گفت، خداوند را ستایش کرده و کارهای نیکویی را که او برای شما انجام داده است برای

همه بازگو کنید، نام او را ستایش کرده و بسرایید. کلام خداوند را به شیوه‌ای شایسته برای همه بیان کنید، و از سپاسگزاری و تصدیق او غفلت نکنید. ۷ اسرار پادشاه را از دید سایرین پنهان کردن، کار خوبی است، اما اعمال و کارهای دست خداوند را اعلام کردن و در مقابل دیگران شاهد خوبی برای خدا بودن بهتر است.

هر آنچه که نیکوست به عمل آورید و نگذارید بدی بر شما غلبه کند. ۸ نیایش و دعا به همراه روزه و کمک به فقیران با پارسایی خوب است. دارایی کم با پارسایی بهتر است از ثروت فراوان اما با بی عدالتی. کمک به فقیران و بیچارگان بهتر از اندوختن ثروت است. ۹ بخشش به فقیران سبب اجتناب از مرگ و پاک شدن گناهان می‌شود. کسانی که به فقرا کمک می‌کنند در زندگی احساس خرسندی خواهند کرد، ۱۰ اما آنانی که مرتکب گناه و بی عدالتی می‌شوند، خودشان بزرگترین دشمن خودشان هستند.

۱۱ من کل حقیقت را به شما خواهم گفت و هیچ چیزی را از شما مخفی نخواهم کرد. من قبلاً به شما گفتم، اسرار پادشاه را از دید سایرین پنهان کردن، کار خوبی است، اما اعمال و کارهای دست خداوند را اعلام کردن و در مقابل دیگران شاهد خوبی برای خدا بودن بهتر است. ۱۲ پس وقتی تو و سارا دعا کردید، این من بودم که دعاهای شما را به حضور پر جلال خداوند بردم، و به همین ترتیب وقتی تو مردگان را به خاک می‌سپردی، ۱۳ و وقتی تو بی درنگ و غذا نخورده از جاییت بلند شدی و جسدی را دفن کردی. ۱۴ این من بودم که برای امتحان تو فرستاده شده بودم اما به همین شکل هم خداوند مرا فرستاد تا تو و سارا عروس پسرت را شفا دهم. ۱۵ من رفائیل هستم، یکی از هفت فرشته‌ای که همیشه آماده به خدمت ایستاده و کسی که اجازه ورود به حضور پُر جلال خداوند را دارد.

۱۶ هر دو نفر آنها حیرت زده و با ترس، سجده کرده و صورت خود را بر روی زمین گذاشتند. ۱۷ اما رفائیل به آنها گفت، نترسید راحت و در آرامش باشید! خداوند را شکر برای تمام این مدت! ۱۸ وقتی که من با شما بودم به این دلیل نبود که می‌خواستم به شما لطف کرده و کاری برایتان انجام دهم بلکه این خواست خدا بود. خداوند را در تمامی روزهای زندگی خود شکر کنید و نام او را بسرایید. ۱۹ شما مرا مشاهده می‌کردید اما من هیچ چیزی نه می‌خوردم و نه می‌نوشتیدم. این صرفاً یک تصور و یک شبیح بود که شما می‌دیدید. ۲۰ خداوند را بر روی زمین نیایش کرده و او را اعلام کنید.

حال نگاه کنید که من بسوی کسی به بالا می‌روم که مرا فرستاده است. هر آنچه که اتفاق افتاده است را فراموش نکرده و آنرا ثبت کنید. سپس رفائیل به طرف آسمان صعود کرد.

۲۱ طوبیت و طوبیا از جای خود بلند شدند و دیگر بیش از این نمی‌توانستند او را ببینند. ۲۲ آنها به پرستش و ستایش خود ادامه داده و خداوند را متبارک خواندند و کارهای عظیم او را اعلام کردند. آنها همچنان از اینکه چگونه یکی از فرشتگان خدا به آنها ظاهر شده، شگفت زده بودند.

سرود شکرگزاری

۱۱۳ سپس طوبیت سرودی در وصف شکرگزاری خداوند سرود و آنرا نوشت،

متبارک خدایی که تا ابد زنده است،

و متبارک باد ملکوت او،

۲ زیرا مجازات کننده و نشان دهنده رحمت است.

او مردم را پست و به عالم اموات در زیر زمین فرو می‌برد، و خود او نیز آنها را از هلاکت بیرون می‌آورد.

چه کسی می‌تواند از دست او بگریزد؟

۳ ای بنی اسرائیل، در مقابل سایر ملتها،

شاهدان نیکوی او باشید،

زیرا او شما را در بین آنها پراکنده ساخت،

۴ و عظمت خود را در آنجا به شما نشان داد.

او را در حضور تمامی زندگان جلال دهید،

زیرا او خداوند ماست؛

خود او خداوند خدای ماست،

و خود او پدر ماست،

و او تا ابد و در تمامی دوران خداوند است.

۵ او بخاطر اعمال ناعادلانه، شما را مجازات می‌کند،

اما او به تمامی شما رحم کرده

و از میان تمام اقوامی که شما را در بین آنها پراکنده ساخته،

دوباره با هم جمع می‌کند.

۶ وقتی با تمامی قلب و با تمامی جان خود بسوی او باز گردید،

و در مقابل او به راستی عمل کنید،
 او نیز بسوی شما باز خواهد گشت،
 و هرگز روی خود را از شما نخواهد پوشاند.
 اینک به کارهایی که برای شما انجام داده، نگاه کنید؛
 و او را با تمامی قلب خود سپاس گوئید.
 ستایش کنید خدایی را که عادل است،
 و خدای تمامی دوران را تمجید کنید!
 من او را در سرزمینی که اسیر هستم خواهم سرایید؛
 و عظمت و قدرت او را به قوم گناهکار نشان خواهم داد.
 ای گناهکاران بیایید،
 و در مقابل او به عدالت عمل کنید،
 چه کسی می‌داند؟
 شاید او می‌خواهد که شما باز گردید
 و رحمت خود را به شما نشان دهد.

۷ ای جان من خداوند خدا، پادشاه آسمان را تمجید کن،
 چنانچه جان من در تمام روزهای زندگیم شاد خواهد بود.

۸ ای تمامی برگزیدگان، خداوند را ستایش کنید،
 و ای تمامی مردم بیایید و عظمت او را بسرایید؛
 بیایید و او را با مزامیر حمد گوئید،
 ایام خود را برای شادی و سراییدن نام او بگذرانید.

۹ ای اورشلیم، ای شهر مقدس،
 او تو را بخاطر اعمال دستهای مجازات کرده است،
 ۱۰ نیکویی خداوند را بسرایید،
 و خدای تمامی دوران را ستایش کنید!
 زیرا برای شادی تو، معبد او دوباره بنا خواهد شد.
 او در میان تمام تبعید شدگان،
 شادی به ارمغان خواهد آورد.
 او شما را و تمام آنهایی را که در تحت سلطه بوده‌اند،
 تا ابد دوست خواهد داشت؛

۱۱ نوری درخشان پدیدار خواهد شد،
 و دورترین نقاط زمین را روشن خواهد کرد.

بسیاری از ملتها از راه دور بسوی تو خواهند آمد،
و ساکنان تمامی نقاط جهان بسوی نام قدوس تو خواهند آمد؛
آنها هدایایی را در دست خود برای پادشاه آسمانها حمل می‌کنند.
نسل بعد از نسل،
با شادی تو را پرستش خواهند کرد؛
و نام تو را تا ابد و در تمامی دوران جلال خواهند داد.
۱۲ باشد تا همه کسانی که تو را خوار شمرده و تمسخر کرده‌اند،
زیر لعنت قرار گیرند!

نفرین بر همه کسانی که از تو متنفر هستند؛
و تمام کسانی که به بدی بر علیه تو سخن می‌گویند.
اما همه کسانی که تو را محترم می‌شمارند،
تا ابد متبارک باشند.

۱۳ ای فرزندان عدالت، شادی کنید و خوش باشید،
که ما دوباره دور هم جمع خواهیم شد،
ستایش خداوندی را که تا ابد زنده است.

۱۴ خداوند کامیاب سازد آنهایی که او را دوست دارند؛
کامیاب سازد آنهایی که در او شادمان هستند؛
ای خداوند کامیاب ساز،
آنهایی که در اندوه تو، پریشان حال هستند،
و آنهایی که بر تو شادی خواهند کرد،
شادی تو را تا ابد خواهند دید.

۱۵ من، خداوند خدا، شاه پُر عظمت را ستایش خواهم کرد!
۱۶ اورشلیم همانند یک شهر، دوباره بنا خواهد شد،
و خانه خداوند برای تمامی نسلهایی که خواهند آمد.
من چقدر شادمان خواهم بود،
وقتی آنانی که از نسل من باقی مانده‌اند،
جلال تو را ببینند و خدای آسمانها را تمجید کنند.

دروازه اورشلیم با یاقوت کبود و زمرد بنا خواهد شد،
و تمامی دیوارهای آن با سنگهای گرانبها پوشیده خواهد شد؛
برجهای اورشلیم از طلا ساخته خواهد شد،
و تمامی استحکامات آن از طلای ناب ریخته خواهد شد.

۱۷ خیابان‌های اورشلیم با یاقوت و سنگ یشم سنگفرش خواهد شد.
 ۱۸ و دروازه‌های اورشلیم با سروده‌های پر آوازه گشوده می‌شوند،
 و تمام کوچه‌هایش فریاد می‌زنند،
 هلولیا!

باشد که خدای اسرائیل ستایش شود،
 و آنهایی که نام مقدس او را مبارک خوانده‌اند،
 برای همیشه و تا ابد متبارک باشند!

آخرین سخنان طوبیت

۱۱۴ در اینجا دعای شکزگزارى طوبیت به پایان رسید. او در آرامش و در سن ۱۱۲ سالگی از این دنیا رفت و با احترام کامل در نینوا به خاک سپرده شد. ۲ وقتی بینایی خود را از دست داد، ۶۲ سال داشت؛ و وقتی بینایی خود را دوباره بدست آورد، دوران زندگی خود را در رفاه بسر برد و به فقیران کمک کرد. او همچنان به ستایش خداوند ادامه داده و با همه درباره عظمت و بزرگی خداوند سخن گفت.

۳ اکنون که طوبیت در حال مرگ بود، پسرش طوبیا را فرا خواند^۱ و آخرین سخنان خود را برای او بازگو کرد؛ ۴ ای فرزندم، فرزندان را بردار و با عجله بسوی سرزمین ماد برو. من به پیش بینی ناحوم نبی درباره نینوا اطمینان کامل دارم. همه این پیش بینی‌ها درست است و در مورد آشور و نینوا اتفاق خواهد افتاد. در واقع، پیامبران اسرائیل که از سوی خدا فرستاده شده‌اند همه چیزهایی را که گفته‌اند، حقیقتاً اتفاق می‌افتد. هیچ یک از سخنان آنها به زمین نخواهد افتاد و همه این چیزها در زمان خود اتفاق خواهد افتاد. بدین ترتیب زندگی در ماد از امنیت بیشتری نسبت به آشور و بابل برخوردار خواهد بود. من ایمان دارم که همه آن چیزهایی را که خدا گفته است انجام خواهد شد و به حقیقت خواهد پیوست. حتی کوچکترین جزئیات از هر آن چیزی که آنها گفته‌اند بیهوده نیست و به وقوع خواهد پیوست. همه بستگان ما که در سرزمین اسرائیل ساکن هستند پراکنده خواهند شد و از سرزمین خوب خود به اسارت گرفته شده و به تبعید خواهند رفت. کل سرزمین اسرائیل خالی از زندگی و متروک خواهد شد. سامره و اورشلیم نیز

۱ - در برخی نسخه‌ها، هفت نوه نیز اضافه شده است.

متروک می‌شود، و خانه خداوند نیز که در غم و ماتم فرو رفته است بعد از مدتی به آتش کشیده خواهد شد.

۵ اما خداوند دوباره به آنها رحم خواهد کرد. خداوند آنها را به سرزمین اسرائیل باز خواهد آورد و آنها خانه خدا را دوباره بازسازی خواهند کرد، البته مثل اول آن نخواهد شد تا اینکه زمان مقرر و تعیین شده فرا برسد. پس از همه این رویدادها، آنها از مکان‌هایی که به تبعید رفته بودند باز خواهند گشت و اورشلیم را دوباره با عظمت بسیار خواهند ساخت. خانه خدا نیز در آن ساخته خواهد شد، درست همانطور که پیامبران اسرائیل درباره آن پیش بینی کرده‌اند.

۶ سپس تمامی ملت‌های روی زمین بسوی خدا روی آورده و به راستی خدا را ستایش و شکر خواهند کرد. همه آنها بتهای خود را که سبب فریشتان شده و آنها را به خطا هدایت کرده‌اند، در پشت سر خود رها کرده و ترک می‌کنند. ۷ آنها خداوند ابدی را در پارسایی ستایش خواهند کرد. همه اسرائیلی‌هایی که در آن روزها نجات یافته‌اند، و تمام کسانی که واقعا در فکر خداوند هستند، با هم دوباره جمع می‌شوند. آنها به اورشلیم می‌آیند و تا ابد در سرزمین ابراهیم و در امنیت زندگی می‌کنند، و این سرزمین به ایشان داده می‌شود. کسانی که واقعا خدا را دوست دارند، شادی خواهند کرد، در حالی که کسانی که مرتکب گناه و بی عدالتی شده‌اند، کاملاً از این سرزمین محو و نابود می‌شوند.

۸ بنابراین، ای فرزندان من، این آخرین وصیت من به شماست: خداوند را از صمیم قلب خدمت کنید و هر آنچه را انجام دهید که او را خشنود می‌سازد. ۹ به فرزندان خود یاد دهید که هر آنچه را انجام دهند که درست است و به فقرا کمک کنند، و اینکه همیشه خدا را به یاد داشته باشند و نام او را در تمامی اوقات با صداقت و با تمامی قدرت ستایش کنند.

حالا، فرزندم، از نینوا بیرون برو و اینجا نماز. ۱۰ در همان روزی که مادر خود را در کنار من به خاک سپردی، حتی یک شب دیگر در این سرزمین نماز. من آن روز را می‌بینم که بسیاری در اینجا مرتکب گناه و ریا می‌شوند. شرارت را تمرین می‌کنند، و مردم آن هیچ حس خجالت و شرمساری از این کار ندارند. فرزندم، کاری را که ناداب با اخیقر که بزرگش کرده بود انجام داد به خاطر بسیار. او سعی کرد اخیقر را بکشد و او را مجبور کرد که زنده وارد یک گور شود تا در آنجا بمیرد. اما خدا هر کاری را که او کرده

بود بسرش آورد. اخیر زنده دوباره به نور بازگشت اما ناداب چون قصد داشت اخیقر را به قتل برساند به ظلمت ابدی گرفتار شد. او بخاطر کمک به فقیران از دام مرگی که ناداب برای او پهن کرده بود نجات یافت. اما در عوض خود ناداب در همان دام مرگ افتاد و از بین رفت.

۱۱ بنابراین، ای فرزندان من، ببینید چه اتفاقی برای کسانی می‌افتد که به نیازمندان کمک می‌کنند و اینکه چگونه مرگ در انتظار کسانی است که نسبت به دیگران با بی عدالتی عمل می‌کنند. حالا روح از بدن من در حال جدا شدن است. و سپس آنها او را بر روی بسترش گذاشتند. او درگذشت و با افتخار و احترام به خاک سپرده شد.

مرگ حنا و طوبیت

۱۲ وقتی مادرش مُرد، طوبیا او را در کنار پدرش به خاک سپرد. سپس او و همسرش بطرف ماد حرکت کرده و در شهر اکباتان با پدر زنش رعوئیل زندگی کردند. ۱۳ طوبیا با احترام از والدین همسرش مراقبت کرد و آنها را در شهر اکباتان در سرزمین ماد به خاک سپرد. او وارث خانه رعوئیل و همینطور وارث خانه پدرش طوبیت شد. ۱۴ طوبیا در سن ۱۱۷ سالگی و در کمال عزت و سربلندی این جهان را ترک کرد. ۱۵ او قبل از مرگش نابودی نینوا را دید و از آن با خبر شد. او اسیران نینوا را دید که توسط کیاکسار پادشاه ماد به عنوان زندانی به سرزمین ماد برده می‌شوند. او از اینرو خداوند را برای مجازات نینوا و آشور با شادمانی شکر کرد و او را همواره و تا ابد ستایش نمود.